

بیخبری خویش اعتراف میکند و یهوده گرد مجهول نمیگردد ولی اگر اسیر حس خودبینی است باز بکمال اوهام و خیالات شاعرانه مبدده و معادی میسازد، از سر خلقت چیزها میگوید، عتابی زیبا و دلپذیر و خوش آیند بوجود می-آورد و در مقابل کنجکاو طبیعت آشفته و مشوش و مضطرب بقدرت ایمان تکیه میدهد و سعی میکند این عقیده و ایمان را با نیروی الفاظ موزون و مسجع و مقفی در مغز مردم جای دهد غافل از اینکه :

«این مدعیان در طلبش بیخبر اند آنرا که خبر شد (اگر خبری باشد) خبری باز نیامد»

تهران ۲۴ بهمن ماه ۱۳۰۵

«ناصر»



(۱۹۰)

تهران : نظریه آقای موسی نثری

( عکس سمت راست )

« آقای اخگر »



« بیچون نامه » شما را خواندم با اینکه تمام

آثار شما علاقه مندم این اشعار تأثیر دیگری در من

کرد که اشعار دیگران آن اثر را نداشت .

بلی شعر چون سایر اقسام سخن مرکب از جمل و کلمات است علت اینکه این دسته از سخن در روح تأثیر فوق العاده‌ای دارند این است که سخنان شعری زائیده عواطف و احساسات دلکش هستند که از عوالم روحی بوادی لفظ آمده و در این عالم خود نمائی میکنند ولی اشعار « بیچون نامه شما » نه تنها مظهر عواطف لطیف و دلنواز شما بود بلکه این اشعار صوری بودند که از معنی عقیده و ایمان سرچشمه گرفته و با شیرینی عاطفه مزوج شده در قالب کلمات موزون مجسم شده بودند . با اینکه شعر بود و چون کلمات شعری روح را بهیجان آورده نفس را از وادی سکون و سکوت بطرف انقلاب و حرکت سوق میداد در عین حال وقار و سکونت و ابهت عقیده و ایمان از جمله‌های موزون او هویدا بود . من قطع نظر از معاد و عالم بعد از مرگ و صرف نظر از عوالم ماوراء الطبیعه ایمان و عقیده بخدا را بزرگترین عامل سعادت بشر میدانم .

بشر تا قوه دارد برای اداره امور زندگی و فراهم کردن لوازم آسایش و راحت خود کار میکند و آنچه قوه و استعداد در او مکنون است در این راه صرف مینماید ولی گاهی در پیش آمده‌های زندگی با مشکلاتی روبرو

میشود که حل آن مشکلات را از قوه و قدرت خود خارج دیده خوبشتر را بکلی عاجز و بدبخت مشاهده میکند و راه چاره را از هر طرف مسدود می‌بیند در آنوقت اگر روح او تکیه گاهی نداشته و قلب او از مبدئی اطمینان حاصل نکند یأس و نومیدی از پایش درآورده بوادی هلاکت رهسپارش می‌سازد، زیرا که بشر فقط با امید و آرزو زنده است و تنها محرك ماشین زندگی او همین دو قوه است اگر این دو عامل مهم از وجود او رخت بر بندند کار و حرکت یا حیات و زندگی نیز جای خود را بسکون و سکوت مرک داده و میروند. این همه خود کشیها و مرگهای ناگهانی جز نداشتن ایمان و عقیده به خدا از چه چیز ناشی توانند بود ۱۴.

کسیکه بدست خود خوبشتر را از نعمت حیات محروم میکند چه عاملی او را وادار باین کار کرده است ؟

البته بمشکلانی برخورد کرده که حل آنها را از عهده خود خارج دیده یأس و نومیدی بر نفس او مستولی شده چون بنای تکیه گاه دائمیش را که شخص خود او است ویران مشاهده کرده بالطبع نتوانسته بر پای بماند و یکباره بروی در افتاده بوادی مرك و فنا رهسپار شده است !

راه روی بخود تکیه کرده و پای خود راه می رود همینکه بایش از رفتار باز مانده و ناتوان گردید ناچار تکیه بر فبق خود نموده قوه غیر قوه خویش را با استعانت میطلبد تا وقتی که نیروی او مجدداً باز گردد و بتواند چون سابق با پای خود راه برود .

نفس بشری نیز در سیر خود اگر از نیروی خویش مأیوس گردید اگر تکیه گاه دیگری جز خود داشته باشد میتواند بنیروی آن تکیه گاه از پرتگاه یأس و نومیدی که چند قدمی پیش نیست بگذرد و دو مرتبه با روح امید راه

زندگی را ببیند. خدا بزرگترین تکیه گاه و آخرین امید گاه کسانی است که مؤمن با هستند. کسیکه اعتراض بچنین مرکز سعادت را موضوع: برای طبع آزمائی خویش قرار دهد، چه نتیجه ای از گفتار او عاید خودش و دیگران خواهد شد؟

آیا شما اشعار «آقای بهمنی» را در موضوع اعتراض «بخدا؟!» جز

طبع آزمائی بجز دیگر حمل توانید کرد؟!

میتوانید معتقد شوید که «آقای بهمنی» شناسائی درباره «خدای بیچون»

داشته و کارهایی از او دیده که مورد اعتراض بوده و زبان با اعتراض گشوده است؟ خدائیکه خدائیان قائلند برتر از وهم و ادراک بشر است زیرا که او موجود ادراک و پندار و عقل میباشد.

اول او است بعد ادراک بشر بوجود آمده اگر صور خیالی شما که

موجودات ذهنی شما هستند و بوجود شما قائمند میتواند بشما پی ببرند، شما هم ممکن است «خدا» را با ادراک خود بیابید

با گمان میکنید آقای معترض قائل بوجود خدا نبوده و خواسته است با

این اعتراضات با الملازمه بدیگران بفهماند که خدائی وجود ندارد؟ این گمان

را نکنید زیرا در عالمیکه بشر واقع است هنوز موجودات هست این عالم را

نشناخته با اینکه جماد و نبات و حیوان در تحت نظر او پهن شده و هزاران

سال در تحت مطالعه قرار گرفته و قادر بر هر گونه تفکر و تعمق در این

موجودات هست هنوز درباره اینها مجهولاتش نسبت بمعلومات او چون نسبت

لایتناهی بعد معدود است چگونه ممکن است یکی از افراد بشر آن هم يك نفر از

مردمان عادی بعالمی بالاتر از عالم بشریت پی برده وجود یا عدم آنرا تمیز دهد؟

بلی «آقای بهمنی» خواسته اند طبع آزمائی کنند و لسی کاش برای

این طبع آزمائی موضوع دیگری اختیار میکردند. «موسی - نثری»

(۱۹۱)



تهران : نظریه آقای سعید نفیسی

( عکس سمت راست )

منظومه كوچك رشيق و دل انگیزی كه  
بنام « بیچون نامه » از طبع آقای « سرهنك  
اخگر » تراویده است ؛ یکی از منظومات

نادرست که درین اواخر توجه مرا جلب کرده است .  
من هرچه در خواندن اشعار بزرگان زبان فارسی که در قرنهای گذشته  
بوده اند بی تاب و شتاب زده ام در خواندن اشعار معاصرین چندان ولع  
ندارم ، زیرا بتجربه بر من ثابت شده است که کسانی که امروز سخن را بوزن  
و قافیه مقید میکنند و بزعم خود اشعار می سرایند مضمون تازه ندارند و در  
گیرو دار الفاظ درمانده اند و اشعار ایشان جز تکرار همان معانی گذشتگان  
و جز الفاظی که حتی مصداق خارجی هم ندارد نیست . اما « بیچون نامه اخگر »  
یکی از استثناهای نادرست که برای این قاعده کلی درین روزگار یافته ام .  
بگفته « عنصری » شاعر بزرگ قرن پنجم ما :

« چون معانی جمع گردد شاعری آسان بود »

و یا باز بگفته او :

« کسی که مایه ندارد سخن نداند گفت چگونه پرد مرغی که بسته دارد پر ؟ »

اساس شاعری گرد آوردن معنی تازه است و پیدا کردن مضمونی است  
که دیگران سروده باشند ، بهمین جهت شاعر توانا بوزن و قافیت مقید نیست

و در پی آن نمیگردد که حتماً وزن و قافیه و ردیفی را که دیگران گفته اند تقلید کند و حتی وزن و قافیه خویش را نیز مناسب با مضمون خود اختیار میکند و تمام اهمیت را به مضمون میدهد.

شاعری نیز مانند نقاشی است و همچنانکه نقاش زبردست آن کسی است که نخست منظره‌ای یا تصویری در خارج می‌بیند و آنرا بوسیله رنگ آمیزی خود مجسم می‌سازد، شاعر ماهر نیز آن کسی است که نخست مضمونی در اندیشه خود می‌پرورد و سپس آنرا در قید الفاظ میکشد و وزن خود را از آن بر میکند و قافیه خود را در میان آن الفاظ میجوید.

در «بیچون نامه» مضمون تازه و فکر سلیم بکار رفته و نتیجه‌ای آشکار و مسلم گرفته شده است و با این همه از شیوایی الفاظ نیز بری نیست و هنر نمایی‌های شاعرانه در آن جای گرفته است. بهمین جهت است که این منظومه شیوا را یکی از جالب‌ترین آثار شعرای این روزگار میدانم.

«سعید نفیسی»



(۱۹۲)



تهران: نظریه آقای علی اصغر نوری

«عکس سمت راست»

چون و چرا!

چندی قبل دفترچه منظومی بنام «بیچون

نامه» که در جواب آقای «بهنی»

«مدعی پروردگارا» سروده شده بود

بدستم افتاد اگر چه شاعر حقیقت بین

و امعاصر ما «آقای سرهنک» اخیراً «آنطوریکه باید و شاید جواب مدعی

مزبور را منظوماً داده بودند، ولی معذک «آقای مطیعی مدیر نامه کانون شعرا»

ناشر کتاب مزبور که حقیقتاً در عالم مطبوعات جاانشانی مینمایند بآن قانع نشده

و تصمیم گرفتند در اطراف موضوع مزبور کتابی بنام «اسرار خلقت» طبع

و منتشر سازند تا حقیقت مطلب اگر چه بر همه کس حتی بر اطفال خرد سال

هم واضح و روشن است بیشتر مبرهن گردد. نویسنده این سطور نیز بنام

قدردانی از سرهنک معزی الیه و ناشر کتاب شرحی در این موضوع با قلم

نانوان خود نگاهاشته و ذیلاً از نظر خوانندگان محترم میگذرانند امید است

که تا اندازه‌ای بتواند از افکار خشک سبک مغزانی که در کارهای خالق از روی

عدم بصیرت و بینائی چون و چرا نموده و میگویند ما بدین و ایمان و خدا و

رسول اعتقاد نداریم جلو گیری نماید.

\*\*\*

چه سری است که انسان هیچوقت نمیخواهد بگناه خود اعتراف کند؟

ویوسته ساعی و کوشاست که تقصیر را از گردن خود سلب و بگردن دیگری بیاندازد و بمحض آنکه اندک ناملایمی در زندگانی خود مشاهده نمود بدون اینکه بمسبب اصلی تیره روزیها و بدبختیهای خویشتن که نفس او میباشد توجه نماید پای چرخ و فلک، آسمان، سپهر و زمانه را پیش کشیده؛ چرخ و فلک را غدارا سپهر را کجرفتارا و زمانه را مکار میخواند؛ و گاهی نیز بدون اینکه از خردی و حقارت خویش اندیشه کند جسارت و گستاخی را بجائی میرساند که متعرض ذات پروردگار شده و با کمال وقاحت در کارهای او که سراسر نظم و حکمت کامل است چون و چرا نموده و از روی ساده لوحی میگوید: «خدا یا جمله افعالت ریائی است - همانا از برای خود نمائی است!» یا آنکه: «آخدا! خوب که سنجیدم من - از تو هم هیچ نفهمیدم من!» و امثال آن.

انسان هر قدر دقت نظر و اصابت فکر داشته باشد قادر نیست در این مرحله داخل شود، رأی و حکم و قضاوت ما: در ارزش اشیاء و موجودات طبیعت مربوط بعواطف و احساسات خاصی میباشد، این ذره ناچیز که انسان نام دارد در دستگاه بیکران و با عظمت طبیعت حکم هیچ را داشته و حق آن نیست که در کار صانع کهکشانشا و منظومه ها و مجره ها بحث کند، این آدم خاکی که فکر و هوشش از محیط خاک تجاوز نمینماید نایستی با صانع افلاک داخل مناقشه و مناظره گردد. وانگهی کفه عدل الهی این کره خاکسار نیست و حساب آن با میزانهایی که ما در دست داریم درست نمیشود.

«عدل خدای را تو بمیزان خود مسنج کفه عدل این کره خاکسار نیست» با وجود این مراتب و با آنکه گفتیم بحث و مجادله با خالق بهیچ منطق و اصلی راست نمیاید، اگر قدری دیده دل را بگشائیم و چشم آز و هوی را فرو بندیم و از روی انصاف و مروت قضاوت کنیم می بینیم در هیچیک از



گفته های خود محق نبوده و آنچه میگوئیم ناشی از کور دلی و نابینائی ماست که خفاش صفت دیده هر دو جهان بینمان قادر بمشاهده جمال دل آرای روز بیروز حیات ومهر دلفروز زندگی نیست ورنه کدام صاحب دل بینائیت که این همه آثار جمال و جلال یزدانی را از فیصل کوهها، دریاها، باغها، بستانها؛ به بیند و زمزمه مرغان خوش آواز چمن و عندلیبان نیک الحان آن چمن را بشنود و عطر دلاویز گلها و بوی جان پرور سنبلها را استشمام کند و زبان بستایش پروردگار بیهمتا ندشاید و نعمات بیکران و بیقیاس او را سپاس نکوید؟

« نسیم از برای تو فراش وار  
همی گستراند بساط بهار »

و گر رعد چو کان زند برق تیغ

که تخدم تو در خاک میپرورند

تماشاگه دیده و مغز و کام

قنادیل سقف سرای تو اند

اگر برف و باد است و باران و میغ

« همه کار داران فرمان برند

« ز خاک آورد رنگ و بوی و طعام

خور و ماه و پروین برای تو اند

راستی انصاف بدهید این دنیائی که ما اینطور مورد ملامت و سرزنش قرار میدهیم و آنرا دار بوار، محنتکده ایام و محل خون دل خوردن بنی آدم مینامیم و در عین حال هم دو دستی محکم او را چسبیده و بهیچوجه حاضر نیستیم از آن صرف نظر کنیم چه جور جائیست؟ آیا راستی سرای رنج و حرمان است؟ و مکان ظلم و عدوان، یا اعمال و کردار ماست که فضای بهجت انگیز و سرور آور آنرا زشت و پلید ساخته است بعقیده کلیه دانشمندان که ضمیرشان باک و روحشان از هرگونه قیودات نفسانی آزاد است دنیا خود مستجمع جمیع زیباییها و بدایع عالم وجود است و سراسر انباشته از انواع و اقسام نعمتهاست منتها آمال و مطامع بیکران، حرص و آز بیشمار و هوی

پرستیهای ماست، که ما را پیوسته شکنجه و آزار میدهد و شاهد شیرین حیات را  
 بکام ما شرنک جاتقزای یأس و حرمان ساخته و بالنتیجه ما را به بعضی یساره  
 گوئیها نسبت به صانع زمین و آسمان یا طبیعت و ادار مینماید.  
 اگر ما از مشاهده چهره دل آرای حق و حقیقت محرومیم بواسطه آنست  
 که از خود و بالنتیجه از خدای خود غافل میباشیم و از کور دلی فلسفه خلقت  
 و سر وجود را دریافته و حجاب آسا در دریای بیکران عالم وجود اسیر امواج  
 بی عاطفه شهوات و هواها میباشیم، برای آنکه بتوانیم حق و حقیقت را  
 ادراک کنیم و بحکمت بالغه آن خداوند با عظمتی که از ذرات بیقدر خاک تا  
 عرش پاک بهستی او گواه صادق میباشند آنگاه گردیم: باید نخست روح و  
 دل خود را از آلائشات نفسانی پاکیزه ساخته و خس و خاشاک منیت و خود-  
 پسندی را با شراره جانسوز عشق و محبت در درون خود بسوزانیم تا بالنتیجه  
 روح و دلمان تجلیگاه انوار حق و جایگاه وحی و الهام گردد. چه نیکو  
 گفته اند:

« جمال یار ندارد تقاب و پرده ولی: تو گرده بفشان تا نظر توانی کرد »  
 طهران - ۱۵۶۲۱

علی اصغر نوری



(۱۹۲)



تهران: نظریه آقای دکتر عیسی نیرومند  
« نماینده مجلس شورای ملی »  
« عکس سمت راست »

جزوه مشحون با شعار « آقای عبد-  
الحسین بهمنی » و پاسخ منظوم سرکار

سرهنگ اخگر « مطالعه گردید و بدون خفض جناح و هضم نفس عرضه  
میدارم: بنده را آن پایه و مایه نیست که در مباحثه و مقاوله این دو ادیب  
سخنور ( آنهم چنین موضوع مهم لابنحل ) دخالت و حکمیت نمایم و تشخیص  
محقق از مبطل دهم زیرا چنانکه ذات واجب الوجود محیط بر جمله کائنات  
و هرگز هیچ محیطی بی بچگونگی محیط خود نبرده و نبرد، اعمال و افعال  
او جلت قدرته: نیز بالاتر از مدرک و مشعر بشر و با منطق و قیاسات ما درست  
نیاید و تحقیق و تفکر در آن جز مزید حیرت نمر و نتیجه‌ای نبخشد چه خوب  
فرموده ملای روم رحمه الله علیه:

« پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش دردی است! »

و اگر بخواهم بطوریکه بعضی بخادیم معظم تکلیف فرمودند بمناسبت  
شغل و معلوماتی که دارا هستم قضیه را از نظر طبی و تشریحی حل کرده انتظام  
اعمال دوران دم و جهاز تنفس و هاضمه و غیره را مؤید اظهارات آقای سرهنگ  
اخگر قرار دهم باز محتاج شرح و بسط و صرف وقت خواهم بود و عدم  
فرصت و قلت مجال بنده اجازه نخواهد داد لذا با درخواست عفو از قارئین  
محترم فقط این نکته را ذکر میکنم:

« آقای بهمنی » که شاید محض تألم و تأثر از ملاحظه بدبختی و فلاکت جمعی و خوشبختی و سعادت بعضی لب باین چون و چرا ها گشوده اند فکر بگری نکرده و سخن تازه ای نیاروده اند و همچنین « آقای اخگر » هم اول کسی نیست که بواسطه طینت پاک و روان تابناک در « اسرار خلعت » تفکر و تعمق نموده و کشف رموزی فرموده و امثله ای ضمن ابیات شیوای خود درج کرده و مورد استفاده عموم قرار داده اند بلکه این رد و قبول از قدیم بوده: عده ای از فلاسفه و حکماء و شعراء باین خیال افتاده چون و چرا هائی نظماً و شراً بر اعمال طبیعت وارد کرده اند لکن باید دانست که این سخنان کاشف عتیده آنها نبوده بلکه خواسته اند از این راه عامه را بخيال کشف اسرار خلقت اندازند تا در ضمن بعلو درجه خالق و عجز خود از پی بردن بمصالح و رموز خلقت واقف گردیده گامی بحقیقت نزدیک شوند چنانکه آقای بهمنی هم در آغاز ابیات خود ذات ذوالجلال را بصفات بینائی و آگاهی ستوده « خداوندا توئی بینا و آگاه » سروده و واضح است وجود بینا و آگاه کاری بغلط انجام نهد و از افراط و تفریط بی حکمت دوری جوید و طریق میانه روی پوید و نیز در پایان اشعار از گستاخی خود استغفار نموده لکن جهالی که در دنیا به آرزو های دور و دراز خود دست نیافته باین سفسطه ها دلخوش کرده آنرا حقیقت و معتقد گوینده پنداشته اند بخصوص که این ترهات باسان انتقاد اصطلاحی بیان شده و بشر طبعاً مایل بانتقاد است ولو نسبت باعمال و افعال مبده وجود باشد و گفته اند: « فحش بادبزن دل است » و نیز علماء و دانشمندان باین انتقادات بیجا و ایراد های کودکانه اجوبه شافیة کافیة عقلی و نقلی داده بطون کتب و رسائل را بدان مشحون ساخته اند تا هر گاه وسواس و خلجانی در قلوب پاره ای طلاب حقیقیة ایجاد شود از مطالعه آن بیانات بخطای

فکر خود بر خورده براه راست آیند و در هر صورت ساحت مقدس آن ذات لایبری از این بحث و ایراد وقتی واثبات منزله بوده و خواهد بود. پس هر محقق منصف غیر معسفی در این مورد حق را به آقای اخگر میدهد زیرا معمار دانا هنگام طرح بناء محلی را مضیف و مکانی را مزبله قرار میدهد که نه با آن حبی دارد و نه با این بفضی و شخص عاقل عارف بر مقصود هم هرگز بدین طراحی ایراد و انتقاد نمیکند. لذا باز باید بهمان شعر بر معنی مورد استشهاد « آقای اخگر » استناد جسته و خواند :

« جهان چون خط و خال و چشم و ابروست »

« که هر چیزی بجای خویش نیکو است »

و نیز چون از هر کس انتظار فکر صحیح و پیروی حقیقت نمی رود باید گفت :  
 « متاع کفر و دین بی مشتری نیست گروهی این گروهی آن بسندند »  
 والسلام علی من اتبع الهدی

« دکتر عیسی نیرومند »



(۱۹۴)

کرمانشاه: نظریه آقای علامه وحیدی

«عکس سمت راست»

روش تحقیق

تحقیق در آثار: بدو نظر ممکن

میشود و میتوان این موضوع را:

اول: از نظر عقیده دوم: از نظر برهان

حل نمود، کسیکه از نظر عقیده در آثار



اشخاص مطالعه نماید قضاوت او عمومی نبوده و انتقادش از طریق بقره برهان خارج باشد، اما شخصیکه مقیاس انتقاد را فکر دانسته و معیار توجه را برهان قرار دهد حق تعظیم یا تحقیر و بالاخره حق هر نوع تقد ادبی و فلسفی را داشته و قضاوت او عمومی و پایدار خواهد بود.

با تقدیم این مختصر، شطر ادبی و فلسفی (بیچون نامه) دانشمند محترم

سرکار سرهنک احمد اخگر با توجهی برهانی دارای ارزش عمومی و فضا

ناپذیر و در ردیف نشریات سامیه عالم ادب و فلسفه میباشد و منتظرم افکار

عالیه سرکار ایشان تاریکی اوهام را برطرف و گمراهان را از پرتگاه الحاد

و تشکیک در نظم ایجاد بشاهراه ایمان و اطمینان بکشاند.

«علامه وحیدی»

## (۱۹۵)

## مشهد : نظریه آقای محمد حسن هروی

مرا فرمود دانای سخن سنج کلام فصل باشد بهتر از گنج  
از این چون و چرا باری حذر کن بیچون نامه اخگر نظر کن

دانشمند معظم آقای سرهنک اخگر دام اقباله منظومه (بیچون نامه)  
شما را حضرت والا شاهزاده افسر ریاست محترم انجمن ادبی ایران برای  
مطالعه بنده بذل مرحمت فرمودند، زائدالوصف از رأی صواب و حسن جواب  
سرکار عالی که آن درر منظومه و فرائد منظومه را سروده اید محظوظ گردیدم  
« قفی کل لفظ منه روض من العنی و فی کل سطر منه عقد من الدر  
اینک نظر بقرابت ادبی که ( الادب لجمه من النسب ) بعنوان قدردانی از  
احساسات پاک سرکار عالی سطری چند نگاشته تقدیم محضر انورت مینمایم  
تا مگر از لحاظ مبارک بگذرد . بدیهی است این قسم مقالات و این نوع محاکمات  
ناشی از کوچکی مغز و کوتاهی فکر است و تازگی هم ندارد ( لیس هذا  
اول قارورة کسرت فی الاسلام ) چنانکه آقای بهمنی خود میگوید: « ندارم  
من ز خود عقل و اراده ! » بلی انسان گاهی بتسویلات نفسانی و اغواء شیطانی  
داخل قضایائی میشود که برهان بطلانش همراه و سراینده سخن خوالا ناخواه  
معترف بخطا و اشتباه خود میشود همانطوریکه آقای مشار الیه درحین معارضه  
لاعن اراده میسراید :

« ازین چون و چرا اغماض فرما بیخشا گر جسارت شد زیاده ! »

با این حال بر دانشمندان خوش سابقه و سخنوران صاحب قریحه فرض  
است بحکم مصدوقه ( لکل فرعون موسی ) اساطیر کهن را با حسن بیان از  
اذهان ساده لوحان بیرون نموده گمراهان وادی ضلالت را بشاهراه هدایت

دلالت کنند و پیوسته مضمون بلاغت مشحون ( و جادلهم بالتی هی احسن )  
را کار بندند چنانکه حضرت ابراهیم خلیل با نرودیان و حضرت موسی با  
فرعونیان و رسل حضرت مسیح با اهل انطاکیه و پیغمبر اکرم ما با کفار  
قریش و بالاخره دیگر بزرگان دین با معاندین همین طریق را مسلوک داشتند:  
« قال سبحانه و قولاً له قولاً لبنا »

متأسفانه تا چندی قبل این رویه متروک مانده بجای موعظه حسنه کلمات  
زنده و در عوض لسان این الفاظ خشن بکار میرفت بالتبجیه اگر بیچاره ای  
منکر تی میشد بدرجه ای قلبش را شکسته و اطرافش را بسته میدید که  
از نبی بر میگشت و از « خدا » نیز فراموش میکرد بلکه اساساً مرتد میشد.  
( العاقل بکفیه الاشاره ) ولی خوشبختانه دانشمندان معاصر و جوانان تحصیل  
کرده امروزی ما از این طریقه کرانه گزیده خصم را بیانات محققانه مفهم  
و مجاب و طرف را بجوابهای عاقلانه متقاعد و راهنما بصواب میشوند. حد  
همین است سخن دانی و زیبایی را. « انما هذه القلوب حديد و رقيق الالفاظ  
مقناطیس ». بلی شاعر ماهر ما آقای « سرهنك اخگر » در مقام جوابگوئی از  
چراهای « آقای بهمنی » داد سخنوری را داده باحسن بیان افاده مراد نموده اند.  
« جواهری که بیفتند زرشحه قلمت: برند دست بدستش برای گردن حورا »  
واقعا اگر فقط جانب معنی را ملاحظه نماییم همانا تصدیق میکنیم که این  
شاعر عالی مقدار از روی عقیدت حقیقت گوئی بخرج داده با براین سده و  
ادله واضحه ثابت کرده است که بشر عاجز را نرسد که پی به اسرار خلقت و  
رموز طبیعت برده در مقام چون و چرا با قادر علی الاطلاق بر آید یا عباد بالله  
محا کمه با خدا نماید!

در خاتمه مجدداً مراتب قدردانی خود را تقدیم حضور آقای سرهنك اخگر  
نموده پیوسته موقبت معزی الیه را از در گاه باری تعالی خواستارم.



(۱۹۶)

تهران : نظریه آقای عزت الله

همایون نقر

( عکس سمت راست )



ز همان روز گاران که فرزند  
آدمی در آغوش طبیعت با بصره  
وجود نهاد و با سنک و خاک ، گیاه  
و حیوان آمیزش کرد بر روی دیده

بصیرتش غبار تکبر و نخوتی پدید آمد و هر چند خویشتن را در مقابل طبیعت زون و  
بیچاره دید چون از روز نخست راه را کج پیموده بود سرانجام زشت خود را  
نتیجه اعمال زشت نمیدانست و نزه و گناه را بر دوش چرخ و فلک که تعبیری  
بوجه احسن از خالق او بوده است حمل میکرد .

این بشر بی دست و پای کوتاه خورد که در هر زمان و هر عصر از دست  
روزگار نالیده و هیچگاه دنیا را بر وفق مرام خویشتن ندیده است به دنبال  
چاره اندیشی افتاده افکار گوناگونی را دست آویز خویش ساخته است . یکی  
برای تسلی دل خود کلید حل مشکلات را بدست قضا و قدر سپرده و دیگری  
جدیت و پشت کار را شرط موفقیت دانسته چنانچه « حافظ » گوید :

« قومی به جدو جهد گرفتند وصل دوست قومی دیگر حواله بتقدیر کرده اند »  
سومی در اساس آفرینش سهو و خطائی نداشته و چهارمی در وقتی که  
فکرش مشوش شده افکار گوناگونی بر وی حمله کرده با فریاد بلندی این

شعر را سروده که :

« ای چرخ و فلک خرابی از کینه تست بیداد گری عادت دبرینه تست »  
و چون بهوش آمده طلب مغفرت از صانع چرخ و فلک کرده و با زبان  
عجز و الحاح گفته :

« نا کرده گناه در جهان کیست بگوی آنکس که گنه کرد چون زیست بگوی »  
« من بد کنم و تو بد مکافات دهی پس فرق میان من و تو چیست بگو »  
و چون به آثار ادبی جماعات بشر و توده های آدمی که در گوشه و  
کنار این جهان بزرگ بدور هم گرد آمده اند بنگریم و همان آثاری را  
که بهترین معرف روحیات و نفسانیات ایشان است با دقت تحت مطالعه آوریم  
آدمی را خارج از سه دسته نخواهیم یافت .

اول آنانکه چون بکاری دست زده بمراد دل نرسیدند در صدد پیدا کردن  
دلیل عدم موفقیت خویش بر آمده بالاخره بخطای خویش پی برده اند و چون  
خطا را اصلاح کردند در زمرة نیکانی که بسر منزل مراد رسیده اند شمرده گشتند  
دوم آنانکه هیچگاه خود را گناهکار ندانسته و همیشه تقصیر را  
بگردن این و آن می اندازند این بیچارگان نه تنها دیگری را متهم ساخته  
و ترك ادبی که بنوبه خود گناه بزرگی است انجام داده اند بلکه تا پایان  
روز گاران زندگی سیاه روز و سیاه بخت خواهند بود .

سوم آنانکه چون بمراد دل نرسیدند زبان فریاد و فغان برداشته از دست  
گردون به گردون شکایت بردند و پس از فریاد های فراوان که اثراتش  
در نگارشات ایشان بخوبی مشهود و آشکار است به عذر خواهی پرداخته بخطای  
خویشتن پی برده اند .

در خلال این نارضایتی های فرزند آدمی و در میان این جنک های خیالی

حربه هائی که از آن جمله ایراد بر جزئیات خلقت است فراوان بکار رفته و مانند اشعار «بهمنی» شاعر خوش قریحه عصر حاضر دیگران نیز اشعاری سروده اند و چون اشعار ایشان نزدیک ترین شاهد سخنان من است به آنها دست یازیده بیتی چند از آنها در اینجا مینگارم:

\*\*\*

« اگر تو آفریدی گوسفندان      چه لازم بود گرگ تیز دندان »

\*\*\*

« چه میشد گر نبودی شام تاریک      چرا باشد یکی بد دیگری نیک »

\*\*\*

« و گرنه این همه افراط و تفریط      بید از عدل و انصاف خدائی است »

فکر کوتاه فرزند آدمی بفهم سر خلقت و راز آفرینش قد ندهد و دلیل

پیدایش هزاران هزار موجود گوناگون از کوتاه و بلند، زرد و سفید، زشت

و زیبا، ضعیف و توانا، و همه اینها بدون شك بر يك فرد از افراد بشر که

خود عضو کوچکی از این دنیای بزرگ است مجهول میباشد.

جواب اینگونه کسان که بحقیقت جز کوتاهی فکر گناه دیگری ندارند

باید بوسیله شاعر شیرین گفتاری چون «اخگر» داده شود همچنان که گویند:

\*\*\*

« هوای نفس انسانی است شیطان      بغیر از نفس انسان گیت شیطان ؟ »

\*\*\*

« هوای نفس چون گردید مغلوب      شد آدم از دم ابلیس مغلوب »

\*\*\*

« بد مطلق جهان را نیست در کار      بدو خوبی به نسبت شد پدیدار »

\*\*\*

« چو آگه نبستی از سر امکان      مکن چون و چرا در کار بزندان »

\*\*\*

« نکشت ایجاد بر ایجاد آدم بر اسرار وجود الله اعلم »  
 « بیچون نامه اخگر » که ساعتی فکر مرا بخود مشغول داشته و بار دیگر به  
 کنجکاوای در سر آفرینش تحریکم میکنند دقتی است که جنبه مثبت و منفی  
 را در موضوع مهمی: چون سرخلقت حاوی است و من از خواندن آن نهایت  
 درجه شاد و ازاینکه بر طبع روان شاعری چون آقای اخگر که دارای فکر  
 روشن و قریحه سرشاری هستند پی برده ام زاید الوصف خوشحال میباشم  
 و آقای مطبعی مدیر محترم کانون شعرا را بطبع و نشر کتاب اسرار خلقت  
 که مشتمل بر نظریات و عقاید صاحبان ذوق و قلم عصر حاضر نسبت به مندرجات  
بیچون نامه اخگر است تبریک گفته موفقیت ایشانرا از خداوند خواستارم .  
 تهران اسفند ۱۳۱۵ عزت الله همایونفر



## (۱۹۷)

تهران : نظریه آقای هاشمی حائری

عاشقی شوریده احوالی ، پریشان گوئی ؛ آشفته افکاری را ، در آستان معشوقی بلند جایگاه با کبریائی دیدمش در ایستاده ، از شوریدگی حال خود بهتاب آمده ، با افکاری آشفته آغاز پریشان گوئی نهاده ، لطف معشوق گستاخش نموده ، و بسی محابا زبان بچون و چرا در کارهای او گشوده است .



در این گیرودار ، شیدای حقیقت جوی دیگری ، در این آستانه نمودار و خطاب بآن شوریده ، حکیمانه لب بگفتار گشود و ، پاسخ چون و چراى او را چنان بداد که جائی برای « چون و چرا » باقی نماند و . از شرم چنانش کرد که گوئی آفتاب رخشنده بر برف تابیده ، و یا اخگر سوخته بجان بهمن افتاده است !



باری مناظره بدیعی بود آنچه را که . شما آقای . طبعی ا بنام « بیچون نامه » اخگر » چاپ کرده ، لطفاً نسخه ای از آن را جهت من ارسال فرمودید . هنگام مطالعه این رساله منظوم بخاطرم رسید که امثال « آقای بهمنی » که بخدای بیچون ایراد کرده اند زیاده بودند ، و پاسخ دهندگان آنها م مانند آقای « سرمهنگ اخگر » فراوان ، و فکر میکردم که سختوری بخش خدا داد است ، و باعتباری چند از راه وحی و الهام بگویندگان میرسد .

و گاهی که حقیقت مطلق و آفریدگار گل که سرچشمه تمام الهامات است میخواهد بر توی از تجلیات خویش را باز نماید، این بر تو نورانی در فکر اینجور گویند گسان تجلی میکند. و شاعری یا عاشق شوریده حالی را چون «آقای بهمنی» بر می انگیزاند که به چون و چرا به پردازد، و «آقای سرهنک اخگری» راهم باهنک افکار و قریحه سرشار بمیدان او میفرستد، و از جدال ادبی آنها بیچون نامه‌ای بدست شما منتشر میشود که معرف و شناسنامه همان بر تو متجلی حقیقت مطلق است.

«هاشمی حائری»



(۱۹۸)

تهران: نظریه آقای سید عباس همائی

(عکس سمت راست)



مطلب مهمی که مرا بنویشتن این مختصر  
و ادار مینماید همانا وظیفه و شرط بندگی  
بدرگاه آفریدگار است.

درین صحبت با رفقا گاهی اتفاق میافتد که گفته هائی بر خلاف عقاید  
خود میشنویم، مثلاً عدای خود را همدوش بزرگان فرض مینمایند و رفتار  
آنانرا مورد اعتراض قرار میدهند.

اگرچه نباید باین سخنان هرگز ترتیب اثر داد؛ ولی بهر جهت باز وقت  
گرانها بشنیدن ایراداتشان تلف میشود

درست بخواطر دارم روزی در حین گردش به بنای بسیار عالی و زیبایی  
رسیدیم، یکی از رفقا بنا بهادت دیرین خود؛ چنین اظهار نمود: «صاحب  
این عمارت با اینکه سلیقه خوبی در ساختمان اینجا بکار برده ولی واقعاً در ب  
و پنجره های آن بی اندازه بد نما است. راستی چرا فلان خیابان باغ بفلانجا  
منتهی شده، چرا فلان درخت را در فلانجا کاشته اند؟...»

با اینکه عقیده داشتم که جواب این قبیل اظهار نظرها خاموشی است،  
ولی باز حس نوعپرستی در من بجوش آمده و عللی برای طرز ساختمان این بنا  
و احداث آن خیابان و غرس آن درخت که مورد اعتراض او بودند، میتراشیدم  
امامتأسفانه در نظر معترض مقبول نیافتاد بالاخره گفتم: کسی راجع باین موضوع

از تو سؤالی نکرده بود که عقاید خود را اظهار میداری . . .  
راستی چه خوش گفت آنکه گفت :

بیشتر از ما ، هم در طبابت دست داشته و در این فن « فلاتونیم » و هم  
در معماری و در این حرفه : « سمنار » ، که تاهر که اظهار کسالت کرد داری  
دردش را راهنمائیم و بهر بنا که رسیدیم آئینه عیب نما . . .  
گرچه مجالست با اینگونه رفقا روح را واقعا کسل میساخت لیکن  
هنیکامیکه « بیچون نامه اخگر » آن رساله بطاهر کوچک و بیاطن بزرگ  
بدستم افتاد ، با خود گفتم :

وه از هی سعادت ، معلوم میشود که بانیکو کسانی مانوسم و با فهمیده  
جوانانی مألوف ، چه : انیان با از گلیم خویش بیرون تهاده واگر اعتراضی  
داشته باشند نسبت باعمال امثال خودشان است نه نسبت بخالقشان  
عقاید آنان قتمط زبانی بوده و هرگز بزبان قلم تقریر نکرده اند و لذا  
اهمیتی ندارد ولیکن چون وچرای شاعر فاضل آقای « بهمنی » و امثال ایشان  
نسبت باعمال خداوند ؛ چون بصورت کتاب درآمده است بدون شك همه کس  
آنرا خواهد خواند و بکستاخی گویند گانش بی خواهد برد

رفتهای معترض من بصنع صانع ازای وقادر لم یزلی اعتراضی نداشته اند ،  
زیرا شنیده و خوانده بودند ( همچنانکه شنیده و خوانده ایم ) که چند تن  
از گذشتگان که بدین راه طی طریق نمودند . تنها کسی که آنها را بدرقه نمود  
همانا فکر کوتاهشان بود . کسانی مصنوعات خالق را مورد اعتراض قرار میدهند  
که گرفتار تنگدستی شده و اوضاع خودشان را با دیگران مقایسه میکنند نظر  
بکمی جنبه و ظرفیت وعدم اطلاع از اسرار خلقت بی اختیار از خود بیخود



شده بدرگناه گردگار. مینالند که چرا مثل آنان نیستیم ؟

این نالیدن های بیمورد دو جهت دارد ؛ « نوشیدنی » « پوشیدنی »  
در صورتیکه لذیذترین غذاها پس از باین رفتن از حلق ، لذتشان را هم  
بدرود میگویند پس معلوم میشود که انسان هر نوع غذایی تناول کند بالاخره  
سیر میشود چه آن خوراک لذیذ باشد چه نباشد :

شرف آدمی نیز از پوشیدن لباس فاخر نیست

آیا در دنیای مادی امروز که چرخهای تمدن با سرعت زیادی در  
حرکت است باید باز در کنجی نشست و خدای خود را مورد عتاب و خطاب  
قرار داد ؟ ثمرها با اسم چون و چرا نوشت و نظم ها با اسم میجا کمه با خدا ؟  
دنیای امروز ، جهان سعی و عمل است باید کار کرد و آتقدر که ممکن است  
کمتر سخن گفت. زیرا : بشر از روی اعمالش شناخته میشود نه از روی گفتارش  
بنابراین خوبست آیه شریفه « لبس للانسان الا ما سعی » را نصب العین خود  
قرار داده و کوشش کنیم تا خود را بسعادت برسانیم.

